

مبانی انسجام اسلامی در گفت‌وگو با آیت‌الله تسخیری

آیت‌الله شیخ محمدعلی تسخیری در سال ۱۳۲۳ خورشیدی در نجف اشرف در خانواده‌ای روحانی از خطه‌ی مازندران به دنیا آمد و در کنار تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی (در دانشکده‌ی فقه نجف اشرف) تحصیلات حوزوی را تا مرتبه‌ی اجتهاد در نجف اشرف سپری کرد و از محضر بزرگانی چون آیت‌الله سید محمدباقر صدر، آیت‌الله خویی، آیت‌الله سید محمدتقی حکیم و آیت‌الله شیخ جواد تبریزی بهره گرفت. از سال ۱۳۵۰ به بعد، ایشان فعالیت‌های علمی خود را در حوزه‌ی علمیه قم ادامه داد.

ایشان از چهره‌های شناخته‌ی علمی و فرهنگی جهان اسلام می‌باشد که همواره در پی معرفی درست تشیع و ایجاد تفاهم و همدلی میان مسلمانان بوده و خدمات ارزنده‌ای در این قلمرو به اسلام و تشیع نموده است.

مشارکت در ده‌ها کنفرانس علمی در کشورهای مختلف - به عنوان برگزارکننده یا عضو هیئت رئیسه یا میهمان - عضویت در هیأت امنای شورای عالی چندین مرکز دانشگاهی و مجمع علمی در ایران و دیگر کشورها و تدریس در مراکز علمی گوناگون از جمله فعالیت‌های مؤثر ایشان در زمینه‌های علمی و فرهنگی است.

ایشان در مجمع فقه اسلامی در جده (وابسته سازمان کنفرانس اسلامی) از ۱۳۶۲ تاکنون به عنوان تنها نماینده رسمی تشیع امامی در تثبیت و ترویج مبانی فقهی و اصولی تشیع نقشی در خور تقدیر داشته‌اند.

ایشان مسئولیت‌های فرهنگی مختلفی داشته‌اند، از جمله ریاست سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، معاونت بین الملل دفتر مقام و معظم رهبری و هم اکنون دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب و نیز رئیس هیأت امنای مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب می‌باشد.

از ایشان دهها کتاب و صدها مقاله (به تألیف یا ترجمه) منتشر شده که برخی از آنها از قرار ذیل است:

محاضرات فی علوم القرآن، الاقتصاد اسلامی، القواعد الاصولیة و الفقهیة علی مذهب الامامیة (در سه جلد)، تفسیر قرآن کریم (در سه جلد)، دروس فی اصول الدین، و الامامة و الولاية فی القرآن الکریم.

پیشگام خوشحال هستیم که پس از مدت‌ها این امکان فراهم شد تا خدمت شما برسیم. ما در دو محور، یعنی تقریب و هویت تشیع که یکی از مؤلفه‌های مهم در فهم و تلقی درست تقریب و انسجام است با شما گفت‌وگو خواهیم کرد. طبعاً مایل هستیم که بحث جنبه علمی و نظری داشته باشد، ولی در عین حال مشاهدات و تجربیات جنابعالی هم می‌تواند به ملموس شدن موضوع بحث کمک کند. قبل از هر چیز اگر امکان دارد مشخصه‌های تقریب مورد قبول و مطلوب را بیان فرمایید.

□ به همه عزیزان خوش آمد می‌گویم. انصافاً مجله هفت آسمان جای خود را در ایران به خوبی باز کرده است. امیدوارم همین راه و سطح علمی را ادامه دهید و ان شاء الله به روزی برسیم که مجله را به زبان‌های دیگر نیز منتشر کنید. اما نسبت به تقریب، من ابتدائاً این توضیح را بدهم که ما گاهی از وحدت سخن می‌گوییم، گاهی از انسجام و گاهی از تقریب؛ مقصود ما از تقریب، تقریب اندیشه‌هاست، یعنی تقریب بین اندیشه‌های مذاهب اسلامی. تقریب مقدمه تحقق انسجام اسلامی یا وحدت است. این هدف ناظر به موضع‌گیری‌های عملی است. داعیه انسجام مربوط به موضع‌گیری‌های عملی همه افراد امت اسلامی نسبت به چالش‌های فراروی امت است، چه چالش‌های خارجی و چه چالش‌های داخلی. مسائل بزرگ امت، مسئله فقر، حقوق بشر، خانواده، اقتصاد و ... و مسائل وارداتی مثل سکولاریسم، جهانی‌سازی، تهاجمات فرهنگی و ... در مورد همه اینها امت اسلامی باید یک موضع منسجم داشته باشد. مقام معظم رهبری کلمه «انسجام» را به کار برده است، زیرا برای تحقق وحدت راه‌های گوناگونی وجود دارد، اما مهم انسجام همه این امت در قبال این چالش‌هاست. پس منظور ما از وحدت، وحدت موضع‌گیری‌های عملی است و راهی که این امکان را به وجود می‌آورد تقریب مذاهب است. در مسئله تقریب، ما این داعیه را نداریم که مذاهب از مواضع خودشان عقب‌نشینی کنند، بلکه همه مذاهب باید با قوت و استدلال و منطق

از موضع‌گیری‌ها و از خطوط اصلی خود دفاع کنند. ما در فراخوانی به تقریب به عقب‌نشینی دعوت نمی‌کنیم.

اصولاً تقریب در چهار مرحله انجام می‌گیرد؛ نخست جست‌وجوی مشترکات است، یعنی به این سمت برویم که حوزه مشترک بین مذاهب را کشف کنیم. برخی از محققان مدعی هستند که نود درصد مساحت زندگی مسلمانان، از نظر فکری، تمدنی و رفتاری مشترک است. گاهی بعضی از محققان این مساحت مشترک را به سطح نود و پنج درصد می‌رسانند و برخی هم حتی بالاتر. حالا ما بیاییم هشتاد و پنج درصد را در نظر بگیریم که این خود مساحت عظیمی است که باید کشف شود. ما با این هدف تقریباً بیست جلد کتاب از روایات مشترک را چاپ کرده‌ایم؛ روات و روایات مشترک، احکام فقهی مشترک، دیدگاه‌های اعتقادی مشترک.

مرحله دوم، مرحله توسعه این دایره است. من احساس می‌کنم که مجال توسعه خیلی باز است، حتی در اصول فقه، نه فقط در فقه و جزئیاتش. در اصول فقه هم اگر همدیگر را خوب بشناسیم، می‌بینیم که خیلی زمینه‌های مشترک وجود دارد. من به عنوان نمونه، به یک مسئله از اصول فقه و یک مورد از حدیث اشاره می‌کنم. در خصوص اصول فقه شما به قیاس توجه کنید. اجتهادها و قیاس‌های ما و آنها خیلی به هم نزدیک است. در موارد کمی از قیاس‌ها ما با هم اختلاف داریم. در مسئله استحسان هم همینطور است. اگر تعریف‌های استحسان را ببینیم، بعضی از تعریف‌ها را هم ما و هم اهل سنت رد می‌کنیم، مثل «ما یستحسنه المجتهد بعقله» این را نه اهل سنت قبول دارند و نه ما. برخی‌ها را هم ما قبول داریم و هم آنها: «تقدیم اهم الدلیلین». این یکی از تعاریف استحسان است. در اجلاس بزرگی در مسقط، این مسئله در مجمع الفقه کنفرانس اسلامی مطرح شد. ما ادله‌مان را بیان کردیم و آنها هم ادله‌شان را. جلسه طولانی‌ای بود. بالأخره بعد از مناقشات زیاد به یک تعریف مشترک رسیدیم و همه آن را امضا کردند. جا دارد که در اصول فقه که تأثیر زیادی در فقه دارد ما بحث و گفت‌وگو کنیم و به ایده‌های مشترک برسیم. حالا یک مثال حدیثی می‌زنم. ببینید حدیث «سیکون بعدی اثنا عشر» هم پیش ما و هم پیش آنها مسلم است. جالب اینجاست که این حدیث با نقل‌های مختلف در صحیح بخاری هم آمده است. بخاری در زمان امام جواد علیه السلام زندگی می‌کرده است و هنوز تعداد ائمه ما به دوازده عدد نرسیده بود. اینها در تطبیقات این

حدیث، تفسیر‌هایی دارند و ما تفسیر دیگری؛ مثلاً سیوطی گفته است که این دوازده امام خلفای اربعه، معاویه و... هستند. بعد آمده است بین عباسیان یک مهدی را پیدا کرده و گفته است که این را هم می‌توان به آنها ملحق کرد و هر چه سعی کرده که آنها را به عدد دوازده برساند، نتوانسته است. گفته است که بعداً افراد دیگری هم ظاهر خواهند شد. در خصوص این‌که این دوازده خلیفه، چه کسانی هستند؟ گفته است شاید در آینده خلفایی خوشنام بیایند. مدتی بعد خلافت اسلامی از بین رفت. شیعه می‌تواند این را بررسی کند و نشان دهد که خصائص لازم برای «اثنا عشر خلیفه» در کدام سلسله غیر از ائمه معصومین علیهم‌السلام وجود دارد. این روایات بر هیچ مجموعه‌ای منطبق نیست. علاوه بر این‌که خود قرآن می‌گوید که نقبای بنی اسرائیل از طرف خدا منصوب هستند، پس این «اثنا عشر خلیفه» که مثل نقبای بنی اسرائیل هستند هم باید تأیید الاهی را داشته باشند. اگر ما بیاییم و با این منطق عقلانی برخورد کنیم می‌توانیم به نتایج مشترک برسیم. پس مرحله دوم مرحله توسعه این محدوده از راه تفهیم و تفاهم و شناخت موضع‌گیری‌های دو طرف است. مرحله سوم، همکاری فیمابین همه مذاهب برای تحقق این مشترکات است. در اینجا هم بحث مفصلی وجود دارد که این همکاری چگونه باید باشد. همه اینها به انسجام اسلامی منتهی می‌شود.

مرحله چهارم، مرحله معذور دانستن است؛ حالا اگر در یک مساحتی اختلاف باقی ماند همدیگر را معذور بدانیم و بدانیم. حالا که بحث و مناقشه کردیم و نتوانستیم به نتیجه‌ای برسیم، همدیگر را معذور می‌داریم و به عنوان برادران دارای حقوق مشترک باقی می‌مانیم، هر چند اختلاف نظر هم داریم. ما هرگز نمی‌توانیم اختلاف نظر را از بین ببریم. اختلاف امری طبیعی است. ما هیچ نصی نداریم که بگویید که شما اختلاف نظر نداشته باشید یا اختلاف نظر را مذمت کرده باشد. بله، از تفرقه منع شده، از نزاع منع شده، چون اسلام دینی فطری است و تعالیم قرآن فطری است. اختلاف نظر امری طبیعی و فطری است و اسلام هم آن را به رسمیت شناخته است. بیاییم این حسن ظن را داشته باشیم، که همه از روی اعتقاد قلبی خودمان روی مواضع خودمان پافشاری کرده‌ایم، نه از روی عناد و جنگ و همه با هم در آن دایره بزرگ اسلام خواهیم ماند. همه روی اصول ورود به قلمرو امت اسلامی توافق داریم، و طبیعی است که در داخل این امت اختلاف نظر هم وجود دارد. من کتابی را از یکی از نویسندگان عرب خواندم که در آخر

آن نوشته شده «هذا هو الحق المبین و ما عداه هو الکفر المبین». ما این را نمی‌خواهیم. قرآن حتی به پیامبر اکرم می‌گوید وقتی می‌خواهی با کفار وارد بحث شوی، با این روحیه وارد شو که: «وَأِنَّا أَزْوَاجًا لَمَعْلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ!»؛ (سبأ: ۲۴) وقتی در مورد کفار اینطور بحث می‌کنیم، حالا بین خودمان سراغ تکفیر برویم!!! این پدیده متأسفانه در طول تاریخ در همه اطراف و مذاهب وجود داشته است.

ما باید به جایی برسیم که همدیگر را معذور بدانیم و بگوییم که من به اینجا رسیدم، شما هم به آنجا رسیدید. هر دو هم می‌خواهیم حقیقت را کشف کنیم. مانعی نیست که هر مذهبی بگوید که من مذهب حق هستم و باید هم اینطور بگویم و گرنه، برای چه من باید شیعه باشم یا شما سنی باشید؟ من به این دین و مذهب ایمان آوردم، چون آن را بر حق می‌دانم. دیگری هم همینطور... ولی با این‌همه باید بنشینیم و مشترکات خودمان را به دست بیاوریم. من هیچ مانعی نمی‌بینم که هر دو بگوییم ما بر حق هستیم. من می‌گویم بر صوابم و شما بر خطا، و شما می‌گویید من بر صوابم و شما بر خطا. این مشکلی ندارد، اما متأسفانه ما این را به حوزه کفر و ایمان سرایت می‌دهیم. می‌گوییم من اهل ایمان هستم و تو اهل کفر و بالعکس. این خطای بزرگی است که باید از آن برحذر باشیم.

بهرمن بر روی نکته مهمی انگشت گذاشتید. ما به خاطر قیاس، برخی مذاهب را به شدت نقد می‌کنیم، حال آن‌که مثلاً ابن‌حزم حتی قیاس منصوص العلة را هم قبول ندارد و از طرف دیگر شیخ مفید استادش ابن‌جنید اسکافی را به خاطر اقبال زیاد به قیاس مورد نقد و نکوهش قرار می‌دهد.

□ ابن‌حزم با این‌که اموی بود و خیلی هم ضد شیعی بود در این خصوص خیلی افراطی است. وی استحسان را هم قبول ندارد. اصولاً دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. شافعی هر کسی را که استحسان را قبول داشته باشد، بدعت‌گزار می‌داند، اما فقیه دیگری می‌گوید نه دهم فقه استحسان است. واقعاً آدم متحیر می‌شود که نه دهم کجا و بدعت کجا؟ واقعیت این است که چون اینان از استحسان دو تعریف دارند این اختلاف پیش می‌آید. پروژه تقریب می‌آید و این دو فرد و دیدگاه را به هم نزدیک می‌کند تا همدیگر را بهتر بشناسند.

بیت به لحاظ تاریخی آیا می‌شود در تاریخ شیعه و تاریخ اهل سنت این روحیه

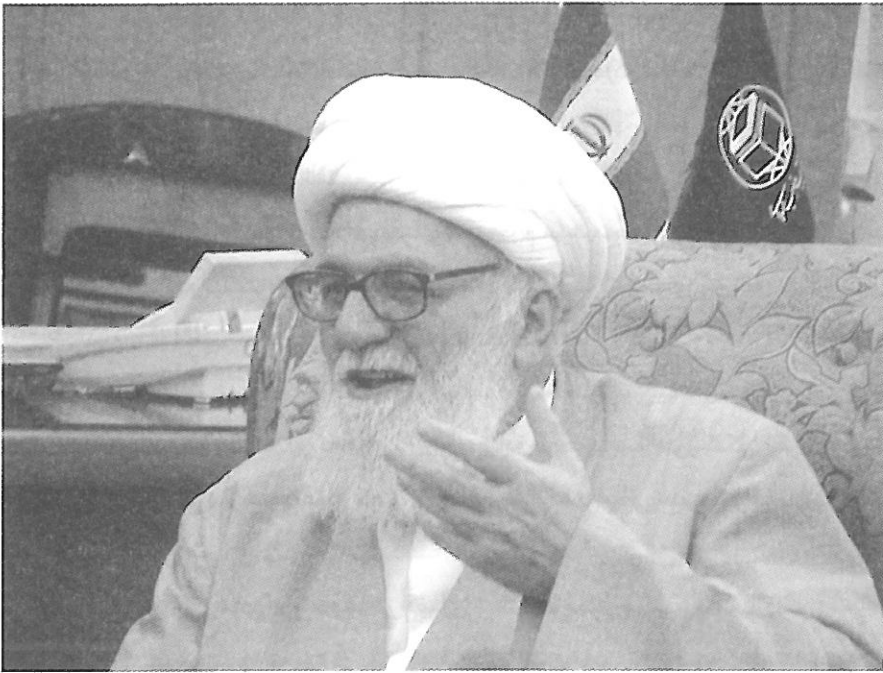
معذور داشتن را نشان داد؟

□ بهترین نمونه برخورد ائمه مذاهب است. ببینیم که برخورد امام صادق علیه السلام با ائمه دیگر مذاهب چگونه بوده است؟ امام چگونه با مکاتب دیگر برخورد می‌کرد؟ امام صادق علیه السلام چهار هزار راوی و شاگرد داشت؛ امام چگونه با اینها برخورد می‌کرد؟ اکثر اینها شیعه نبودند. با این که امام می‌داند که شاگردش شیعه نیست، با او با ملاطفت برخورد می‌کند، با او بحث و مناقشه می‌کند، او را به عنوان مسلمان قبول دارد و می‌گوید که این باور اوست. روایتی را شیخ صدوق در خصال نقل می‌کند و سندش را تا مالک می‌رساند. امام مالک می‌گوید: به مجلس جعفر بن محمد وارد شدم، ایشان برای من متکایی آورد. امام صادق علیه السلام به مالک می‌گوید «انی احبک» جالب اینجاست که مالک هم از امام صادق علیه السلام تعریف می‌کند: «هر گاه او را دیدم ماکان الا قائماً أو صائماً او...» آن وقت امام فرمود: «یابن ابی عامر أخاف ان أقول لبيک و يقول الله لا لبيک...» این رابطه بین امام صادق علیه السلام و ائمه مذاهب است. یا رابطه بین ابن حنبل و ائمه. ابن حجر در کتابی که در ردّ شیعه نوشته از ابن حنبل که وهابی‌ها خودشان را به او منتسب می‌کنند همین روایت سلسله الذهب امام رضا علیه السلام را نقل می‌کند، سپس می‌گوید به خدا سوگند، اگر این سند برای یک دیوانه خوانده شود، از دیوانگی نجات پیدا می‌کند.

ابن حنبل شاگرد شافعی است، شافعی شاگرد مالک، و مالک شاگرد امام صادق علیه السلام است. ابن حنبل برخلاف عثمانیه و برخی دیگر، خلفای راشدین را چهار نفر می‌داند. اصل روایات غدیر از احمد حنبل و از مسند اوست. احمد در مقابل خلفا موضع‌گیری‌های تندی دارد، از معتصم کتک هم خورد. هر چهار نفر از خلفا کتک خوردند، هم ابوحنیفه، هم شافعی، هم احمد و هم مالک. حتی روایت شده که عده‌ای در جایی نشستند و می‌گفتند که «علي والخلافة هل...» احمد به آنها حمله‌ور شد و گفت شما را چه شده است که «تحدثون فی علي والخلافة، والله خلافت زینت علی نبود، بلکه علی زینت خلافت بود».

نقل شده است که مجلسی را منصور برگزار کرد و امام صادق علیه السلام را دعوت کرد. همه علما نشستند. هر چه از امام می‌پرسیدند، امام صادق علیه السلام اقوال مختلف را بیان

می‌کردند که مثلاً اهل شام چنین می‌گویند، به این علت؛ اهل کوفه چنین می‌گویند به این علت و... سپس نظر خودشان را با دلائل آن بیان می‌کردند. بعد از این‌که مجلس تمام شد، یک راوی که به صورت گذری به آن جلسه آمده بود، از ابوحنیفه پرسید که داناترین مردم کیست؟ وی جواب داد: «أعلم الناس أعلمهم بالخلاف» داناترین فرد کسی است که به اختلافات داناتر باشد. ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام فراوان تجلیل کرده است. شافعی چقدر درباره اهل بیت علیهم السلام شعر گفته است. همه ائمه اربعه مذاهب به تشیع متهم هستند.



پیشینه آیا می‌توان گفت که با شناخت دیگر مذاهب، حتی نقاط قوت و ضعف مذهب خودمان را بهتر می‌توانیم بشناسیم.

□ بله، شناخت دیگر آراء، به شناخت ما از مذهب خودمان عمق بیشتری می‌دهد. ما حتی برای شناخت مذهب خودمان و ایمان بیشتر به عمق ادله خودمان، باید نظرات دیگران را بدانیم. آنها هم همینطور... اگر انسان بخواهد به راه و خطش مطمئن باشد باید نظرهای دیگران را هم بشنود. هیچ عالمی نمی‌تواند مجتهد باشد، مگر این‌که آرای دیگران را هم بداند.

بیت مطلبی را از آیت‌الله بروجردی نقل می‌کنند که برای شناخت بهتر روایات خودمان باید روایات یا آرای فقهی اهل سنت را بشناسیم.

□ بله، برخی از روایات ما ناظر به آرای آنهاست و برخی آرای آنها می‌تواند قرینه‌ای باشد که به ما در فهم روایاتمان کمک کند.

بیت آیا می‌توانیم بگوییم که احادیثی که در باب تعادل و تراجیح آمده و گفته «خذ ما خالف العامه» تلویحاً ما را به شناخت متون و منابع آنها فراخوانده است؟

□ نکته‌ای را باید در اینجا بگوییم. برخی گمان می‌کنند که عامه یعنی این مذاهب اربعه. با این‌که چنین نیست. لفظ عامه در زمان امام صادق علیه السلام رایج شد و در آن زمان اصلاً مذاهب اربعه وجود نداشت. پس مقصود این مذاهب موجود نیست. مقصود چیز دیگری است که یکی از استادان ما می‌فرمود. مرحوم سید محمدتقی حکیم بر آن بود که مقصود از عامه، فقها یا فتوای مشهور بین شیعیان است، فتوای مشهوری که فتوای عموم تلقی شود.

بیت با توجه به این‌که در زمان امام صادق علیه السلام مذاهب هنوز شکل نگرفته بودند شاید مقصود از عامه، عموم مردم، و آنهایی باشد که به مبانی علمی اشراف ندارند، یعنی توده مردم.

□ باید این واژه و مفهوم را دقیقاً در فضای زمان خودش بفهمیم و معنا کنیم.

بیت چنان‌که شما فرمودید این‌که همدیگر را معذور بدانیم می‌تواند یکی از دلایل و مبانی رویکرد به تقریب باشد؛ آیا می‌توان باز از این سنخ مبانی، بنیان‌های نظری و مبانی استوار دیگری را که بتوانیم تقریب را بر آنها استوار کنیم یافت و نشان داد؟

□ ما می‌توانیم بر چند اصل به عنوان مبانی تقریب تأکید کنیم. یکی از این مبانی، همین عقلانیت در برخورد است. ببینید اسلام دین برخورد عقلانی و گفت‌وگوی عقلانی است. قبل از اسلام سطح گفت‌وگو خیلی پایین بوده است. کسی که تاریخ مسیحیان و یا یهودیان آن زمان و نحوه جدالشان را مطالعه کند، می‌فهمد که اسلام یک انقلاب عجیبی

در برخورد و در گفت‌وگو به وجود آورد. این خودش یک بحث مفصلی را می‌طلبد. همین عقلانیتی که اسلام آورد، یکی از مبانی تقریب است. یکی دیگر از مبانی تقریب، آزادبودن اجتهاد است. اسلام اجتهاد را آزاد گذاشته است. مجتهد باید بنا به ضوابط و طبق درک خودش استنباط کند. و این امری طبیعی و فطری است. نمی‌توان باب اجتهاد را بست، پس یکی از مبانی، همین آزادی تفکر و استنباط است.

تعلیمات قرآن در این خصوص بهترین مبنا و راهگشا است. این اصولی که من اشاره کردم از اصول قرآنی است. همین آیه «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ: ۲۴) گویای همین منطق است ببینید در آیه شریفه: «قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أُجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (سبأ: ۲۵) چه تقابل زیبایی بین «اجرنا» و «عما تعملون» وجود دارد. سوره سبأ به خوبی فضای عقلانی گفت‌وگو را نشان می‌دهد و می‌گوید که در فضای هیاهوی جای گفت‌وگو نیست: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ...» (سبأ: ۴۶) نباید در گفت‌وگو فضای هیاهو وجود داشته باشد. همین پایه تقریب است. اصلاً قرآن مسلمانان را طوری تربیت می‌کند تا به سمت مشترکات بروند. نوع برخورد با اهل کتاب «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» گویای همین تربیت است. منظور آیه فقط اهل کتاب نیست. اگر مشترکات داشته باشید باید دنبال آن بروید. به طریق اولی این برخورد بین خود مسلمانان هم باید باشد. وقتی مسلمانان می‌خواهند با هم برخورد کنند باید مشترکات را کشف کنند و به دست بیاورند. این خودش مبنا می‌شود، به اضافه آیات زیادی که درباره وحدت و اهمیت وحدت و ضروری بودن وحدت برای پیروزی وجود دارد. آیات وحدت خودش یک باب عظیمی است. آیات اخوت و این‌که مؤمنان با هم برادرند و حتی آنهایی که دارند با هم می‌جنگند با هم برادرند در این سیاق می‌گنجد. آیات اخوت، آیات وحدت، آیات انسجام و همه اینها مبنایی هستند برای مسئله تقریب.

بگوش در مورد خطباتی که در قرآن کریم متوجه مؤمنان شده به ضمیمه روایاتی که در

مورد تغایر اسلام و ایمان آمده است چه می‌فرمایید؟ آیا می‌توان آن خطابات را

مخصوص شیعیان دانست؟

□ این تغایر به باب دیگری اشاره دارد و آن این‌که اسلام، یک مرحله لفظ دارد و یک

مرحله نفوذ به قلب که همان ایمان است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلُومًا قُلُومًا قُلُومًا وَ لَكِنَّ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات: ۱۴). قرآن می فرماید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» یعنی آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان به مرحله خشوع برسند، یعنی زمانی که به خشوع قلبی نرسیده‌اند هنوز ایمانشان کامل نیست. این آیه و نظائر آن نشان‌دهنده تفاوت اسلام و ایمان و مراتب اسلام و ایمان است. ولی ایمان به معنای تشیع نیست. تشیع گویای مراتب بالاتر ایمان است، نه این که مطلق ایمان برابر با تشیع باشد. اصطلاح مؤمن به معنای شیعه مربوط به دوره‌های متأخر است و هرگز شامل کاربردهای قرآنی نمی‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ موانع نظری و عملی تقریب چیست؟

□ موانع تقریب مذاهب چند چیز است؛ یکی عامل خارجی است. دشمنان امت اسلامی دائماً وارد صحنه شده و مانع نزدیکی مسلمانان شده‌اند. بعد از جنگ سی و سه روزه لبنان دیدیم که چه فتنه عظیمی را در جهان اسلام راه انداختند و بین شیعه و سنی در عراق و در کشورهای دیگر درگیری به وجود آوردند. ما در اجلاس‌های مختلفی حاضر شدیم و تلاش کردیم که بر این فتنه‌ها فائق آییم. مهم‌ترین اجلاس، اجلاس دوحه بود که تقریباً فتنه را خاموش کرد.

عامل دوم شناخت و آرونه از همدیگر است. شناخت معکوس خودش عواملی دارد؛ یکی از این عوامل مطالعه آرای دیگران از روی کتاب‌های مخالفان آنها یا هر کسی غیر از خود آنهاست. روابط تاریخی گذشته همواره تأثیرات خود را داشته است. به هر نحو، شناخت و آرونه از همدیگر عامل خیلی مهمی است. سنی‌ها تصور می‌کنند که شیعه‌ها یک فرقه‌ای خارج از اجماع امت هستند، لذا برخی از آنها به ناحق عقایدی را به شیعه نسبت می‌دهند، مثلاً نظر یک عالم یا حتی برخی از عوام را به کل مذهب نسبت می‌دهند. یک عالم سنی به من می‌گفت: همه شما قائل به تحریف قرآن هستید. گفتم: از کجا این حرف را می‌زنید؟ گفتم از کتابی که یکی از اصول شماس است. گفتم، این کتاب چیست؟ گفتم، کتاب «فصل الخطاب». این نوشته جزوه‌ای است که محدث نوری در نجف تهیه کرد و ضربه بزرگی هم به شیعه زد. این را آن عالم سنی به عنوان اصلی از

اصول تشیع تلقی می‌کرد. وقتی به او گفتم که علمای ما از گذشته تا آیت الله خوئی در رد این مدعا چه گفته و چه نوشته‌اند گویی این فرد سنی تازه به کشف عظیم و جدیدی رسید. ما هم گاهی تصور می‌کنیم که مثلاً همه اهل سنت ناصبی و دشمن اهل بیت هستند. بعضی از روحانیون ما هم و غمشان فقط مجادله و درگیری با اهل سنت است.

بکشمع برخی روایات می‌گوید که ناصبی فقط کسی نیست که ما را نصب و لعن بکند؛ بلکه کسی که با شیعیان ما سر ستیز داشته باشد هم ناصبی است. مفاد این روایات تعمیم ناصبی به بسیاری از اهل سنت است.

□ من شرایط این روایت را نمی‌دانم، ولی معلوم است که ناصبی در لسان روایات و منابع فقهی و کلامی ما کسی است که با اهل بیت دشمنی داشته باشد. الآن در جهان اسلام، حتی یک نفر نیست که با اهل بیت عداوت داشته باشد. شیعیان وقتی می‌بینند که سنی‌ها روز عاشورا را روزه می‌گیرند خیلی ناراحت می‌شوند. تصورشان این است که این روزه گرفتن یعنی دهن‌کجی به ابا عبدالله علیه السلام. با این‌که به هیچ وجه اینطور نیست. اینها روایاتی در این زمینه دارند. حالا اصل آن روایات از کجاست، آیا کسی آنها را وضع کرده یا... معلوم نیست. تصورشان این است که روز عاشورا، روز مقدسی است و باید در آن روز روزه گرفت. جالب اینجاست که حتی عاشقان اهل بیت علیهم السلام در مصر نیز در روز عاشورا روزه می‌گیرند. جالب‌تر آن‌که آیت الله خوئی هم، همین استحباب روزه گرفتن در روز عاشورا را نقل می‌کند. نمی‌توان یکطرفه تفسیر کرد و به بدبینی‌ها دامن زد. دید معکوس و نگاه غلط نسبت به همدیگر یکی از موانع است.

یکی دیگر از موانع تقریب رفتارهای تحریک‌آمیز است که عداوت و دوری را بیشتر می‌کند، چه از سوی اهل سنت و چه از سوی شیعه. یکی از این رفتارها همین مسئله تکفیر است. تکفیر کاری است بس زشت. جالب اینجاست که فردی که دیگری را تکفیر می‌کند، یک قولی را از او می‌گیرد و در ذهنش تحلیل می‌کند و پیش خودش می‌گوید که این به کفر یا شرک منتهی می‌شود و لازمه‌اش شرک یا کفر است، پس فلانی مشرک یا کافر است. نمی‌آیند از او سؤال کنند که آیا این تلازم یا آن لازمه را قبول دارد یا نه؟ در ذهن خودش، این ملازمه هست، مثل تلازم بین شفاعت و شرک یا بین تبرک و شرک. خوب بیا این لازمه را مطرح کن و بپرس که آیا اصلاً من این ملازمه را قبول دارم؟ من

وقتی می‌گویم توسل یا شفاعت، شفاعت یعنی چه؟ شفاعت، یعنی می‌آیم پیش این مردی که مقرب درگاه الاهی است و از او می‌خواهم که برای من استغفار کند و از خدا بخواهد که فلان حاجت مرا روا کند. خوب استغفار پیامبر برای مؤمنان در قرآن هم آمده: «وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ الرَّسُولُ». به توسل هم در قرآن اشاره شده است: «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». شفاعت، پاداشی است به شفیع و فرصتی است برای برگشت ما به خدا. من از شفاعت این تفسیر را دارم. اما آن طرف در ذهنش چیز دیگری است. و این‌گونه باعث دور شدن مذاهب از همدیگر می‌شود. به اعتقاد من اینها موانعی هستند در راه تقریب مذاهب و اگر بخواهیم زمینه روانی تقریب را فراهم کنیم باید این موانع را به تدریج و در فرآیندی طبیعی پشت سر بگذاریم.

بگوش علامه طباطبائی در جایی می‌فرماید که آن چیزی که ضروری اسلام است،

شهادتین است. بقیه مسائل ضروری هر فرقه‌ای است، آن هم بنا به تفسیر خودش.

□ بله، ما می‌گوییم که ما در اصول یکی هستیم. اصول چیستند؟ آنچه چهارچوب امت اسلامی را شکل می‌دهد و مسلمانان بر آن اتفاق دارند عبارت است از اصول. آنچه پذیرفتن آن به معنای ورود به حریم امت است و نپذیرفتن آن به معنا خروج از امت است عبارت است از اصول. در این اصول ما مشترک هستیم و اتفاقاً قرآن هم این اصول را معین کرده است: ایمان به خداوند و روز جزا، ایمان به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ایمان به پیامبران و کتاب‌های آسمانی و فرشتگان. حالا دیگران این را توسعه داده و گفته‌اند که انکار امور واضح‌ه اسلام که در حکم و معنای انکار توحید یا نبوت است نیز موجب کفر و خروج از ایمان می‌شود. ما در اصول با هیچ کدام از اهل قبله اختلاف نداریم.

بگوش حال که بحث به اینجا رسید لطفاً بفرمایید که اساساً حقیقت تشیع چیست؟ یعنی

وجه ممیز شیعه از دیگر فرق اسلامی چیست؟ روشن است که قوام تشیع به امامت و ولایت است. اما ما با کدام تفسیر از تشیع و از امامت می‌توانیم در حوزه تقریب باقی بمانیم؟

□ لازم نیست که همه ما به یک برداشت برسیم. لازم است که همه آن اصول کلی را بپذیرند تا جزء امت اسلامی محسوب شوند. ولی در داخل امت اختلافاتی هست که

یکی از آن اختلافات در پیرامون مسئله امامت و ویژگی‌های امام مثل منصوص بودن و عصمت است. باید در این خصوص بحث کنیم. اگر به جایی رسیدیم که مورد وفاق همه عالمان مسلمان بود این می‌شود همان مشترکات وگرنه در داخل مسائل اختلافی باقی می‌ماند. در مسئله ولایت ما قائل به این نیستیم که هر که به این ولایت ایمان نداشته باشد خارج از اسلام است. از رفتار و برخورد و روایات ائمه شرطیت امامت‌باوری در مسلمانی افراد به دست نمی‌آید. ما معتقد هستیم که هر که به ولایت اهل بیت ایمان نداشته باشد شیعه نیست، ولی این امامت از اصول دین و از اصول اسلام نیست. ما ایمان به اهل بیت و ولایت اهل بیت را رکن اساسی تشیع می‌دانیم، ولی حداقل لازم برای مسلمان بودن همان اصولی است که به عنوان اصول دین شمردیم. در اینجا روایات و بحث‌هایی مطرح می‌شود که مثلاً شرط قبولی اعمال را ولایت می‌داند و... اینها بحث‌های دیگری است. اگر زمان صدور این روایات را در نظر بگیریم، فتاوی‌ای علما را در تاریخ در نظر بگیریم، می‌بینیم که توجه اینها به کل امت اسلامی است. ولایت در اینجا همین محبت اهل بیت است که همه مسلمانان بدان پای‌بندند. انکار ولایت به معنای خاص شیعی آن نمی‌تواند فرد را از اسلام خارج کند. روایتی که می‌گوید اساس اسلام پنج چیز، و مهم‌ترین آنها ولایت است باز تفسیر خاص خود را دارد. مقصود از ولایت در اینجا دو چیز است: یکی مودت اهل بیت که این از مسلمات اسلام و مورد اتفاق همه مسلمانان است. قرآن فرمود، است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری: ۲۳) انکار این مودت به انکار قرآن و رسالت برمی‌گردد. یکی هم بعد اجتماعی و تشریحی اسلام یا همان مسئله حکومت اسلامی است. کسی که به اوامر ولی امر عمل نکند معصیت کرده و فاسق شده است.

حالا اگر یک نفر آمد و بحث کرد و به این نتیجه نرسید که ائمه ما معصوم و ولی امر مسلمانان هستند، آیا می‌توانیم بگوییم که وی کافر است؟! به چه دلیل؟ حتماً باید تفسیر وی را دید. اگر محبت اهل بیت را نداشت یا اهل جحد و عناد بود، برای او ثابت شد، اما معتقد نشد و عمل نکرد، خب چنین کسی اعمالش مورد قبول نیست. چارچوب کلی همان ایمان به خداوند، ایمان به پیامبر اسلام و ایمان به قرآن است که البته فرموده‌های قرآن و پیامبر اکرم ما را به ضرورت مودت عترت، اهل بیت می‌رسانند و انکار مودت، یعنی انکار قرآن.

در هر حال باید از تکفیر و تفسیق دست برداریم. من در مجمع الفقه جهانی که فقهای جهان اسلام در آن حاضر بودند گفتم که: در هر فرقه و مذاهب سفیهانی وجود دارند که وظیفه عقلاهی هر مذهبی آن است که آن سفها را ارشاد و کنترل کنند تا بتوانیم به هم نزدیک شویم. با این افراطی‌های شیعه یا سنی به جایی نمی‌رسیم.

در همین فتنه اخیر، خیلی‌ها رفتند پیش علمای اهل سنت و آنها را تحریک کردند و گفتند که حزب الله شیعه است و در پی ترویج تشیع در همه جهان اسلام و عرب است. کار به جایی رسید که برخی حزب الله را لعن می‌کردند، یا حتی دعا می‌کردند که اسرائیل پیروز شود. بعضی ساده هستند، بعضی مزدور، بعضی متعصب، همه آنها را تحریک کردند و می‌خواستند یک فتنه عظیمی را برپا کنند. خدا شاهد است که من ترس این را داشتم که ما دوباره وارد جنگی صدساله در کل جهان اسلام شویم و میلیون‌ها نفر کشته شوند. خیلی زحمت کشیدیم تا توانستیم آتش این فتنه را خاموش کنیم. یکی از اهل علم به اندونزی رفته بود و در آنجا از تشیع به نحو تحریک آمیزی تبلیغ می‌کرد. در اندونزی بیست هزار شیعه در کنار بیش از یکصد میلیون سنی زندگی می‌کنند. شیعیان به ما پناه آوردند که به وضع ما رسیدگی کنید. چیزی نمانده که با این تحریکات، ما را قتل عام کنند. من شخصاً پیش آن عالم رفتم و واقعیات را برای وی مطرح کردم. بحمدالله دیدگاه او عوض شد.

برخی می‌آیند و منازعات و مجادلات شیعه و سنی را در طول تاریخ زنده می‌کنند و به اختلافات دامن می‌زنند و گاهی هم بعضی از خرافات و موهومات را علم می‌کنند، مثلاً این مقبره ابولؤلؤ خرافه‌ای بیش نیست. قبر درویشی است به نام ابولؤلؤ. در همه تواریخ آمده که وی خادم دشمنان اهل بیت بود. خوب مشخص است که در آن زمان غلامان تابع مولای خودشان بودند. این آقا در زمانی که بین اسلام و کفر جنگ مهمی درگرفته بود خلیفه دوم را ترور کرد وی را در مدینه می‌گیرند و می‌کشند. همه مورخان این را نقل کرده‌اند. ناگهان می‌بینیم که قبری موهوم از طرف افراطی‌های سنی و شیعه علم می‌شود. یکی از علمای اهل سنت می‌گفت اگر ما برای ابن ملجم قبری بسازیم و به زیارت او برویم، آیا شما ناراحت نمی‌شوید؟! تازه، ابن ملجم نماز شب خوان و با پیشینه تشیع بود، اما ابولؤلؤ نامسلمان مجوس بود. من گفتم که این کار سفهای ماست. هم شما و هم ما باید در برابر این سفیهان بایستیم.

بیت تا چه وقت ما می توانیم مدعی شویم که این کار سفهای ماست. ما در مباحثاتی که با پیروان دیگر فرق داریم اگر اطلاعات آنها کم باشد می گوییم این کار سفهای ما و کار برخی از عوام ماست. اما بعضی مواقع می گویند که فلان عالم شما چنین و چنان گفته است؟

□ رفتارهای ناموجه که به افراد بی سواد محدود نمی شود. گاهی از برخی از اهل علم هم، سخن یا رفتار عوامانه و سفیهانه سر می زند. اتفاقاً در اینجا هم شما می توانید دست دشمنان خارجی را ببینید. چه کسی این را القا می کند و از این القائات سود می برد که مثلاً فلسطینی های طرفدار حماس را تنها بگذاریم و به آنها کمک نکنیم، چون مثلاً سنی های متعصبی هستند؟! چه کسانی از تضعیف برخی از عالمان لبنانی در خط مقدم مبارزه با اسرائیل سود می برند؟!



بیت برگردیم به بحث اصلی؛ آیا قبول دارید که در زمینه روایات اعتقادی، ما از لحاظ تفسیرهای عمیق عالمانه با یک خلأ عظیمی روبه رو هستیم؟

□ من هم این خلأ را قبول دارم. ما روی روایات اعتقادی از لحاظ سند و مضمون باید کار کنیم و این را به دیگران هم تفهیم کنیم. من می خواهم صریحاً به شما بگویم که ما

در فقه اهل اجتهاد هستیم، ولی در عرصه‌های اعتقادی و در زمینه‌های اجتماعی و عملی، به ویژه در میدان تبلیغ و خطابه آخباری هستیم و هنوز به اندیشه‌ی اصولی نرسیده‌ایم. ما در اعتقادات هنوز آخباری هستیم. هر روایتی را که در منابع می‌بینیم می‌پذیریم و نقل می‌کنیم.

بگوش برخی می‌گویند که ما حق نداریم هیچ روایتی را کنار بگذاریم و رد بکنیم. روایت حتی اگر ضعیف هم باشد می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

□ آیا می‌توان به روایتی که در سند آن یک فاسق یا یک مجهول الحال است عمل کرد و به آن معتقد شد؟! این همان روش اخباری‌گری است.

بگوش برای پیشبرد تقریب چه باید کرد؟

□ برای تحقق تقریب و انسجام راهکارهای مختلفی وجود دارد. به نظر من، امام خمینی (ره) همه راهکارها را به کار گرفت. اولاً باید تقریب را به فرهنگ عمومی مسلمانان تبدیل کنیم. هر فرد مسلمان باید به دیگر مسلمانان به عنوان برادر نگاه کند. حقوق آنها مثل شیعیان و محترم است، هر چند بین ما اختلاف مذهبی وجود دارد. نگوییم که چون او از فرقه‌ی من نیست، پس می‌توانم غیبت او را بکنم، او را کنار بگذارم و... باید فرهنگ تقریب را از علما به توده‌های مسلمان گسترش داد. باید همه آموزشگاه‌ها، دانشگاه‌ها، علما، منبری‌ها، نویسندگان و... این فرهنگ را در ذهن افراد مسلمان جا بیندازند. یکی از مطالبی که ما را به مسئله‌ی انسجام می‌رساند اشاعه‌ی برخورد عقلانی و گفت‌وگوی منطقی است. ما که مأموریم تا با کفار گفت‌وگوی منطقی بکنیم مشخص است که گفت‌وگو بین خودمان چگونه باید باشد. یکی از روش‌ها تعمیق فرهنگ وحدت است، همین فرهنگ قرآنی وحدت. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۰۵) در یک جایی قرآن به این توسل جسته است که ببینید چگونه دشمنان شما با هم وحدت پیدا کرده‌اند، پس شما هم وحدت داشته باشید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ» (توبه: ۷۴) شما اگر مثل آنها نشوید، گرفتار فتنه و فساد می‌شوید. باید این فرهنگ وحدت را بین مسلمانان فراگیر کنیم. یکی از راهکارها

تعمیق شعائر وحدت آفرین است، مثل حج، نمازهای جمعه و جماعت و... لذا امام خمینی علیه السلام مسئله وحدت و مسئله برائت از مشرکین را در حج مطرح کرد و این عین هدف انبیاست. قرآن خیلی واضح می‌فرماید که «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶) حج در پی همین است، ولی به شکل نمادین. باید این شعائر را تثبیت و تعمیق کنیم. اشاره کردم که امام همه این روش‌ها را دنبال کرد. امام مسئله وحدت را اعلام کرد. امام احیای شعائر را مطرح کرد. امام روش‌های گوناگون بیداری اسلامی را احیا کرد، از ایمان توده‌ها استفاده کرد. بزرگ‌ترین هنر امام این بود که بیداری اسلامی را رهبری کرد و رشد و توسعه داد. و مقام معظم رهبری هم بر همین تأکید دارند.

بگوش آیا نباید در مقاطع ابتدایی یا راهنمایی یا دبیرستان، حداقل در دروسی که مربوط به تعلیمات دینی می‌شود، دست کم، یکی دو درس راجع به وحدت اسلامی باشد؟

□ این کار ضرورت دارد. من در جلسه‌ای با دست‌اندرکاران آموزش و پرورش گفتم که شما وظیفه بزرگی دارید و باید وحدت را در عمق جان این بچه‌ها جا بیندازید. ما به عکس، خلاف این را در ذهن آنها جا می‌اندازیم و برای او دشمن درست می‌کنیم. نه، باید بگوییم که تو جزو یک امت بزرگ هستی و باید به همه افراد امت به عنوان برادران خود نگاه کنی. به نظرم آموزش و پرورش و آموزش عالی می‌توانند نقش عظیمی را در ایجاد فرهنگ وحدت ایفا کنند. ما رفتیم روی آیسيسكو، نهاد فرهنگی آموزشی کنفرانس اسلامی کار کردیم. یک شورای عالی وحدت به نام تقریب تشکیل دادند. من هم به عنوان نائب رئیس انتخاب شدم. باید خیلی کار کنیم و ایده انتقال دادن مسئله تقریب از مرحله نخبگان به توده‌های مسلمان را دنبال کنیم.

بگوش بسیار گفته می‌شود که اگر ما خیلی سراغ تقریب و وحدت اسلامی برویم چه بسا ممکن است عرق شیعی‌گری در مردم تضعیف شود و هویت متمایز تشیع از بین برود و زمانی به خودمان بیاییم و ببینیم که چیزی به نام تشیع باقی نمانده است. در این خصوص چه می‌فرمایید؟

□ آیا افرادی که این حرف‌ها را می‌زنند بیشتر از ائمه ما نگران تشیع هستند؟ در زمان ائمه بعضی از شیعیان می‌خواستند از دیگر مسلمانان دوری کنند. امام معصوم با هزار راه اینها را وارد جامعه می‌کرد. اینها را وارد رگه‌های جامعه می‌کرد و می‌فرمود که بروند با جامعه اختلاط کنند. البته هم زمان باید برای شیعیان اصول تشیع را به طور خیلی منطقی و زیبا جا انداخت و باورهای شیعی را در دل‌هایشان استوار ساخت. خلاصه حرف من این است که ما در تقریب در پی آن نیستیم که هیچ مذهبی در تعلیم پیروانش کوتاهی کند و معتقد نیستیم که هیچ مذهبی از اصول مسلم‌اش عقب‌نشینی کند، حتی از فروع هم نباید بگذرد. اینها باید باشد، ولی باید به سمت شناخت و بسط مشترکات برویم. به این سمت برویم که بدون عدول از اصول و فروع خودمان، دیگران را بشناسیم و با آنها تعامل داشته باشیم. چه بسا بعضی از احکام پیش ما مثلاً مستحب یا مباح است، ولی در نزد دیگران حرام است. برای این‌که نزدیکی ایجاد کنیم می‌توانیم از بعضی مستحبات عملاً دست بکشیم و یا آنها از بعضی از مستحباتشان دست بردارند. مستحبات که لازم‌الاجرا نیستند. من یک بار در مشهد گفتم که هیچ عالمی بنا به هیچ روایتی الزام به لعن نکرده است. هیچ‌کس لعن را واجب نکرده است. خیلی دست بالا بگیرند می‌گویند مستحب است. بعضی هم که اصلاً آن را حرام می‌دانند. حالا این یک حکم غیر الزامی وقتی که پای یک حکم الزامی عظیمی مثل وحدت امت اسلامی و کیان و موجودیت امت در میان می‌آید، یا بدتر این‌که ممکن است به قتل شیعه یا سنی منجر شود آیا نباید کنار گذاشته شود؟!

خلاصه این‌که هیچ مذهبی نباید از هیچ اصل و حتی هیچ فرع مسلمی بگذرد. اما اگر بعضی از فرع‌ها حالت تراحم پیدا کنند باید اهم و مهم را در نظر بگیریم و به سمت وحدت برویم. ما متأسفانه دغدغه وحدت را نداریم. قرآن می‌گوید: «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال: ۶۲) مؤمنان و عامل مؤید پیروزی پیامبر بودند «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ» (انفال: ۶۳) اینطور قرآن روی وحدت تأکید می‌کند. به نظر من علمای بزرگ و آگاه هر مذهبی باید بیایند و حوزه‌ها و دانشگاه‌ها و علمای خود را به سمت این حرکت سوق بدهند و وظیفه عقلای هر مذهبی این است که اجازه ندهند تا رفتارهای عوامانه صبغه مذهب را به خودش بگیرد. این وظیفه علما و عقلا و البته وظیفه دولت‌ها نیز است که از رفتارهای

فتنه‌انگیز جلوگیری کنند تا بتوانیم به آن حالت انسجام برسیم.

بگوشه به نظر شما آیا نظام جمهوری اسلامی در این زمینه وظایف خود را انجام می‌دهد؟
 □ من معتقد هستم که جمهوری اسلامی نقش بزرگی دارد، چه در داخل و چه در خارج. در داخل می‌بینیم که از این روش‌های افراطی و خرافاتی جلوگیری می‌کنند و جهت‌گیری‌ها به سمت وحدت است و ارشادات رهبری در این خصوص تعیین‌کننده است، حتی رهبری به کرات مسئله اهانت به مقدسات را مورد اشاره قرار دادند و فرمودند که از آن پرهیزید. من معتقد هستم که حکومت ایران در قبال انسجام در داخل خیلی کار کرده و در عرصه بین‌المللی هم پرچمدار تقریب و انسجام اسلامی است. البته هنوز ما در اول راه هستیم و راه‌های ناپیموده بسیاری را پیش رو داریم. می‌باید هم علما و هم مسئولان همه کشورهای اسلامی به سمت این وظیفه‌ای که به نظر مقدس است حرکت کنند.

بگوشه به نظر شما آیا وقت آن نرسیده که در خصوص ماجراهای تلخ صدر اسلام و آنچه پس از پیامبر اکرم رخ داد، یا تفسیرها و قرائت‌های دیگری را به دست دهیم که اینقدر نفرت‌زا و دشمنی‌آفرین نباشد یا دست کم آنها را از اولویت‌های تحقیق و تبلیغ خودمان خارج کنیم؟

□ مرحوم آیت‌الله محمدحسین آل‌کاشف الغطاء منازعات و اختلافات صدر اسلام را به اجتهاد و تأویل اصحاب بر می‌گرداندند و می‌گفتند که آنها درست یا نادرست هر کدام تأویل و اجتهادی داشتند و رفتارهایشان را باید از این منظر تحلیل کنیم یا دست کم این‌گونه وانمود کنیم تا آتش فتنه و آشوب فروکش کند.

بگوشه آیا می‌توانیم همان دیدگاه شهید صدر را مطرح کنیم که اختلاف اصلی میان علی علیه السلام و همفکرانش با برخی از اصحاب بر سر همین قلمرو اجتهاد و التزام به نص بوده است. اختلاف اصلی در این بوده که آیا در همه امور حتی در امور به اصطلاح حکومتی و اجتماعی باید به نص معتقد باشیم و یا در غیر از عبادیات می‌توانیم اجتهاد کنیم.

□ واقعیت این است که بسیاری از اصحاب بر این گمان بودند که مسئله‌ای مثل تعیین

جانشین پیامبر به انتخاب مسلمانان یا اهل حل و عقد واگذار شده و اگر نصی هم بوده تکلیف آور و الزام‌کننده نبوده است. اما در اینجا معضلی هست که باید علمای اهل سنت آن را حل کنند و این‌که با توجه به این همه اختلاف در فروع و جزئیات، چه برسد به تفصیل اعتقادی، چگونه پیامبر هیچ تدبیری برای آینده جامعه اسلامی نیندیشیدند. اگر فرض کنیم که هیچ فردی را هم منصوب نکردند، اما چطور می‌شود که حتی نگفتند که پس از من چگونه رهبر و پیشوای خود را برگزینید یا حتی فرهنگ انتخاب شورایی را به مسلمانان یاد ندادند. نمی‌توان به پیامبر که آنقدر دلسوز امت بود این اهمال را نسبت داد. در هر حال امیدوارم که با گفت‌وگو و تعامل مسلمانان از هر مذهب و فرقه‌ای هم بتوانیم بر بسیاری از مشکلات فائق آییم و هم بسیاری از حقائق را روشن سازیم.